

ترجمه: پرویز تابشیان اصفهانی
وکیل پایه یک دادگستری

وکالت آزاد

تاریخچه، مفهوم، آینده خدمات حقوقی*

نوشته آقای فلیکس بوسه وکیل دادگستری آلمان، بن Felix Busse

وکیل دادگستری یک عضو مستقل در مجموعه خدمات قضائی است. وکیل به کار آزاد اشتغال دارد و نوع فعالیت او با فعالیت اصناف نیز متفاوت است. وکیل دادگستری اشتغال به مشاوره و وکالت مستقل در تمام زمینه‌های حقوقی دارد.

هر فردی در چهارچوب قانون حق دارد در هر زمینه از حقوق، از خدمات وکیل مورد انتخاب خود بهره‌مند گردد. هر شخصی می‌تواند چه برای دریافت مشاوره، چه در برابر دادگاه، چه در داوری و چه در برابر سایر ارگانها و مقامات، وکیل دادگستری را به وکالت خود تعیین نماید. مقررات وکالت و مشاوره حقوقی آنچه را که ما تحت عنوان وکالت آزاد می‌نامیم طی مواد ۱ تا ۳ مقرر کرده است. کانون وکلای دادگستری آلمان فدرال در مجمع مؤسس خود این امر را در ماده ۱ آیین‌نامه وکالت دادگستری تحت عنوان وکالت آزاد دادگستری تأیید و به شرح زیر و به طور مشخص‌تر بیان نموده است:

- ۱- وکیل دادگستری شغل خود را به صورت آزاد، به اراده خود و به دور از اجبار، تا جایی که قانون و یا مقررات شغلی تکلیف خاصی مشخص نکرده باشد تعیین می‌کند.
- ۲- آزادی‌های وکیل حقوق شهروندان در قانون را تضمین می‌کند. فعالیت‌های وکیل در خدمت تحقق حکومت قانون قرار دارد.

- Vortrag des Verfassers auf der Tagung der Evangelischen Akademie Bad Boll vom
13. - 15.10.2000.

۳- به عنوان مشاور غیروابسته و نماینده در تمام زمینه‌های حقوقی، وکیل موکل خود را در مقابل امکان تضییع حقوق او مورد حمایت قرار می‌دهد و به صورت قانونی و با جلوگیری از به وجود آمدن تضاد و اختلاف و در جهت حل اختلاف و نزاع او را همراهی می‌کند. در مقابل اشتباهات دادگاه و مراجع رسمی و در موارد نقض حقوق اساسی و تجاوز از حدود قانونی توسط حکومت، او را مورد حمایت قرار می‌دهد.

صحبت کردن راجع به وکالت آزاد در جامعه آلمان دارای جنبه سپاس‌آمیز و همچنین خلاف آن می‌باشد. جنبه سپاس‌آمیز آن اینکه، برای من که شغل خود را وکالت دادگستری قرار داده‌ام این امکان را به دست می‌دهد تا از آن برای خدمت به مردم و جامعه در یک جامعه دارای حکومت قانون استفاده کنم.

جنبه ناسپاسانه، از آن جهت است که اگر دچار دلسوزی عوامانه برای خودم نشوم بایستی بعضی از نکات راجع به صحبت‌هایی که دربارهٔ موقعیت شغلی ما یا بعضی از همکاران گفته شده یا می‌شود را بیان و تحلیل نمایم. سخنانی که در واقع لباس وکالت را از تن وکیل دادگستری خارج می‌کند و او را در هیأتی ناروشن و حتی مهره‌ای خطرناک جلوه‌گر می‌سازد.

یک - تاریخچه

از یک طرف (به نقل قول مستقیم) دادگاه قانون اساسی فدرال^۱ «مفهوم اولیهٔ عملی وکالت آزاد را در جهت تحکیم جامعهٔ حکومت قانون» و آن را «عامل ضروری در تلاش برای محدود نمودن قدرت حکومتی» دانسته است. به نظر دادگاه قانون اساسی «ترتیبی داده شده است که از نظر احقاق حقوق و حاکمیت قانون تعادلی در دفاع حقوقی ایجاد شود و سلاح لازمی در اختیار مردم قرار گیرد که مورد اعتماد آنها باشد و منافع آنها را تا حد امکان به دور از تأثیرات حکومت محقق نماید.» برای «هوفمن (Huffmann)»^۲ وکالت آزاد «حامل و حافظ قانون است».

از سوی دیگر در یک همه‌پرسی آزمایشی^۳ در سال ۱۹۸۶، ۵۴ درصد مردم گفته‌اند که امیدوارند در تمام عمرشان با وکیل دادگستری کاری نداشته باشند. در اغلب پرسش‌ها، پاسخ این بود که وکیل یک عنصر مزاحم، سوءاستفاده‌کننده از قانون است و توسل به او

آخرین وسیله از روی ناچاری می‌باشد، به طوری که در نزد او همه چیز به دعوی ختم می‌شود و از هر چیزی یک دعوی می‌سازد. سایر شایعات ناپسند مردم در این باره وکیل دادگستری را به عنوان مثال کسی که دعوی دوست دارد و مغلظه کننده در کلام یا در قانون و شرخر عنوان کرده‌اند. این گونه شایعات حتی در میان روشنفکران نیز خریدار دارد برای مثال «دارندورف Dahrendorf»^۴ من باب انتقاد می‌گوید که هر چه تعداد وکلا بیشتر باشد مشکلات حقوقی بیشتر حادث می‌شوند و می‌گوید که وکلا برای درآوردن مخارج خود طرفین را به دعوی تشویق می‌کنند به جای اینکه آن مشکلات را حل و فصل کنند حتی ایجاد دعوی می‌کنند. چگونه این مخالفت‌گویی‌ها را می‌شود توضیح داد؟ آیا آنها فقط تناقض ادعا و واقعیت را بازگو می‌کنند؟ یا اینکه این امر مربوط به یک چهره غیرواقعی از وکیل دادگستری در نزد مردم می‌باشد.

۱- تقابل قضاوت‌های قابل توجه و بی‌ارزش درباره وکالت دادگستری فقط مربوط به دوران ما نمی‌شود و به نوشته در اشپیگل در سال ۱۹۸۹ که یک صفحه تمام درباره این موضوع نوشته بود این موضوع به هیچ وجه رابطه‌ای با از دست رفتن اعتبار وکلا در جامعه ندارد. در سالهای قدیم چهره مشابهی از وکلا ساخته شده بود.^۵

از یک سو تمجید زیاد،^۶ مثلاً یک شعر قدیمی ژرمنی وکیل را به عنوان شوالیه قانون می‌ستاید. در Codex Justinianus در ۱۵۰۰ سال پیش نوشته شده بود^۷ وکلایی که مشکل حقوقی را حل می‌کنند و فرد گرفتاری را کمک می‌کنند تا حق خود را پس بگیرد کم‌ارج‌تر از کسانی که برای کشور و خانواده خودشان خدمت می‌کنند نیستند. یک شهردار فرانسوی به نام داگوسو^۸ Schwaermte در سال ۱۸۱۳ تعریف کرده است که وکالت دادگستری امروز مانند همیشه یک دانش و یک هنر است. او می‌گوید همانقدر قدیمی چون قضاوت همانقدر اصیل چون پاکدامنی و همان اندازه مهم مانند عدالت. دیدفویرباخ در سال ۱۸۲۱ در رابطه با ملاحظات او درباره جامعه و رشد عدالت‌گستری گفته است که^۹ مأموریت وکیل مدافع بر پایه حق ازلی و ابدی و همچنین عدم برابری انسانها از لحاظ استبداد و بضاعت و توانایی است.

برای رودولف فن گنایست سال ۱۸۶۷، سال ایجاد وکالت آزاد است و اولین شرط برای رفورم در دادگستری اتریش را ایجاد وکالت آزاد می‌داند و آن را نقطه ارشمیدس نام

می نهد که از آن مبداء روابط نادرست در دادگستری پروس دوباره از مسیرهای حقوقی به مبداء آن پس فرستاده می شود.^{۱۰}

از طرف دیگر در کتاب *Corpus Juris Fridericianum*^{۱۱} وکلای دادگستری مورد سرزنش قرار می گیرند که «بیشتر در این مورد تلاش دارند که دعوی را به نفع موکل تمام کنند و کمتر به فکر روشن کردن حقیقت امر و واقعیت هستند.» تمام ابزار و هنر دفاع را به کار می برند تا حقیقت را کتمان کنند و حقیقت را رنگ دیگری بزنند و آن را در جهت خلاف اعمال کنند.» فردریش کبیر در فرمان خود به کابینه اش^{۱۲} این امر را مخالف طبیعت امور توصیف می نماید که طرفین پس از اقامه دعاوی و شکایات خود مستقیماً مورد سؤال قاضی قرار نگیرند بلکه مسایل ناچیز خود را به وسیله وکلای غنی مطرح نمایند. او می افزاید این وکلا تمایل بسیار دارند که دادرسی طولانی بشود و دعاوی افزایش یابند چون که درآمد آنها به این طریق افزایش می یابد و تمام ثروت آنها از این راه کسب می شود. وقتی که قاضی پرونده را بعد از اینکه وکیل با لویای خود حقیقت را در جهت منافعش وارونه یا به طور ناقص جلوه بدهد، به دست بگیرد طبیعی است که حکم کننده مسیر حق را گم کرده در نتیجه دلایل غیرمسجل را می پذیرد و چون در بیراهه ایجاد شده می افتد اغلب در پایان به طور ناخواسته به دادن رأی غیرمنصفانه مجبور می شود. فردریش به این جهت بالاخره پس از مدتی وکالت را ملغی کرد^{۱۳} و زمانی که وکلا بعد از آن لاقبل به عنوان آماده کننده موضوعات برای قضات غیرقابل صرف نظر بودن خود را ثابت کردند، آنها را به صورت شبیه به مأمورین دولت و به عنوان دستیاران مشورتی *Assistenzraeten* و سپس کمیسر دادگستری *Justikanmissare* به کار گرفتند و آنها را حقوق بگیر دولت ساختند و در نهایت طبق قانون آنها را *Rechtsanwalt* نامیدند و وکیل یا نماینده حقوقی^{۱۴} در این تاریخ دوباره اجازه فعالیت به عنوان وکیل دادگستری یافت. در اغلب ایالات دیگر آلمان مأمور دولت شدن وکلا تحقق پیدا نکرد^{۱۵} ولی در آنجا نیز به استثنای ایالت ورتمبرگ که موقعیتی قابل افتخار داشته اند و عموماً وکلا دارای موقعیتی نیمه دولتی بوده اند. وکلا اغلب به عنوان افراد کمک دهنده به دادگاه تنزل مقام پیدا کردند و تحت نظارت دادگاه قرار گرفتند و این نظارت در طرز رفتار آنها در دادگاه، در زندگی خصوصی و از آن بدتر در مورد مفید بودن یا نبودن دادرسی اعمال می شد.^{۱۶}

با همه این بندهایی که قانون ایجاد کرده بود البته در نیمه اول قرن ۱۹ آگاهی وکلای دادگستری افزایش یافت و وکلا به تدریج برای مبارزه جهت آزادی خود با هم متحد شدند. البته بندهایی که به دست و پای آنان بسته شده بود بالاخره با تصویب قانون وکالت در سال ۱۸۷۸ توسط رایش که به موجب آن وکالت آزاد به رسمیت شناخته شده بود برداشته شد.

۲- تاریخچه‌ای که گفته شد فقط در لباس رسمی، کلاه و لباده‌ای که توسط مقامات برای وکلا تعیین شده بود تا از دور قابل تشخیص باشند خلاصه نمی‌شود بلکه شامل ریشه‌های تاریخی بسیاری از پیش‌داوری‌های مردم درباره وکلا که متأسفانه هنوز هم در جامعه وجود دارد نیز می‌گردد. مثل اینکه وکیل دادگستری را با دستیاران دادگاه در قرن گذشته مقایسه می‌کنند، مطلبی است که از همه پرسى سال ۱۹۸۶ به دست آمده است.^{۱۷} هر چند که از زمانهای قدیم دادن جواز مشاوره حقوقی جدا و خارج از دادگاه شناخته شده بود^{۱۸} ولی مقامات پروس وکلا را محدود کرده بودند که فقط در مرحله دادرسی به عنوان کمک قاضی فعالیت کنند و از وکیل دستگیری برای دادگاه ساخته بودند. وکیل مطابق قانون ۱۸۴۹ پروس ظاهراً عنوان وکیل دادگستری را به خود اختصاص داده بود ولی در عمل همچنان مانند سابق که «کمیسر دادگستری» نامیده می‌شد وظیفه‌اش فرمانبرداری از قضات بود.

به دلیل وابستگی او به دادرسی تنها منبع درآمد او هم همان شرکت در مراحل دادرسی بود. برای او فقط زمانی یک موضوع منجر به گرفتن وکالت می‌شد که مسأله در دادگاه طرح و دادرسی شروع می‌گردید. از این رو شبهه غیرقابل انکاری ایجاد شده بود و آن اینکه هر چه دستمزد وکلا در دادرسی کمتر بود آنها سعی می‌کردند دادرسی را طولانی‌تر کنند تا از این طریق درآمد بیشتری کسب نمایند.

وابستگی وکلا به دادگاهها و انتظار دادگاهها نسبت به مطیع بودن وکلا یا تبعیت آنان از دادگاه، باعث سست شدن اعتقاد مراجعین نسبت به آنان می‌شد و این فکر را در مردم تقویت می‌کرد که وکیل فقط به منافع موکل خود فکر می‌کند و یا لاقلاً در درجه اول منافع موکل اوست که همه اعمال او را هدایت می‌کند. سیستم قضائی آن دوران نقش وکیل را نه در قالب یک عنصر دست اول برای احقاق حقوق موکلش در مقابل دادگاه، بلکه به

صورت عاملی تحت اراده و عنصر زبردست دادگاه برای احقاق حقوق عامه تعیین کرده بود. وکیل مهره‌ای بود در محاق قدرت و زیر سایه دادگاه و از نظر مردم دست او با قضات در یک کاسه فرو می‌رفت و با ساز قاضی می‌رقصید یا اینکه مجبور بود جلب رضایت او را بکند و تأثیری در رأی قاضی نسبت به قضیه نداشت. وکیل که وظیفه او فقط روشن کردن قضیه بود کمتر می‌توانست با اظهارات حقوقی خود دادگاه را قانع کند و بیشتر از طریق تشریح و توصیف واقعه عمل می‌نمود. این امر باعث شده بود که بسیاری از متداعیین وظیفه وکیل خود را فقط در تشریح دعوی خود می‌دیدند تا از آن طریق یک نتیجه مناسب حقوقی به دست بیاورند یا حتی با توجه به ضرب‌المثل‌های آن دوران مرتکب دروغ‌پردازی معمول وکلا در دادرسی بشوند.^{۱۹} وضعیت بد اقتصادی وکالت در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم^{۲۰} بسیاری از وکلا را به این اعمال مجبور می‌کرد و از طرف دیگر نگرانی موکلین را که وکیل کوشش خواهد کرد آنها را با مخارج غیرلازم و یا من غیر حق متضرر نماید تقویت می‌نمود. علاوه بر این در بسیاری از ایالات آلمان وکیل براساس ارزش موضوع وکالت، حق الوکاله دریافت نمی‌کرد بلکه بر طبق تعداد صفحات لایحه‌اش دستمزد می‌گرفت^{۲۱} و این امری است که هنوز باعث شنیدن ضرب‌المثل‌های منفی در خصوص وکلا می‌باشد از قبیل اینکه وکلا برای این زیاد می‌نویسند چون که بسته به مقدار آن پول می‌گیرند. در این خصوص گانز Gans به درستی می‌نویسد که^{۲۲} در آلمان از قرن‌ها پیش از طریق اعمال تفتیش عقاید در امر دادرسی حقوقی و کیفری و به وسیله مأمورین مخفی قضائی و تحت اقتدار قضات و پرونده‌سازی و قوانین فراوان غیر عقلایی، ارزش وکیل دادگستری به نازل‌ترین درجه خود رسید و زنجیرهای مقررات شغلی و منافع حقیر تعیین شده برای او شرف او را در جامعه لکه‌دار نمود.

مزید بر آن مقامات حاکمه، جامعه نامطلوب وکالت را از صافی موانع‌گزینشی می‌گذرانیدند، نامطلوب از این نظر که با این همه باز هم باید تعدادی وکلای غیروابسته در آن روزگار باقی مانده بود باشند که توانسته بودند از تمام موانع بگذرند و در جامعه وکالت باقی بمانند. به همین دلیل در پروس تعداد قضات چهار برابر تعداد وکلا بود.^{۲۳} این تعداد کم از وکلا اغلب نمی‌توانستند ورای وظایف دستیاری خود برای دادگاهها به علت کمبود وقت، فعالیت‌های دیگری در زمینه مشاوره حقوقی انجام بدهند. این مطلب

باعث شد که در ابعاد وسیعی مشاوره‌های حقوقی خارج از دادگاه و انجام مقدمات طرح دعوی به افرادی که به هیچ وجه برای امر وکالت تربیت نشده محول بشود که نام آنها را وکلای کناری گذاشته بودند^{۲۴} و این افراد غالباً بدون هرگونه احساس مسؤلیتی طرح دعوی یا تعقیب آن را به دست گرفته و نقش فوق‌العاده‌ای در به وجود آمدن تصویر ناپسند برای وکلا داشته‌اند بخصوص که بخشاً تبدیل به وکلای رسمی نیز می‌شده‌اند.

دو - مفهوم

به پیش‌دآوری‌های گفته شده نباید امروز زیاد بال و پر داده شود حتی اگر ما مجبور باشیم که هنوز برای رفع آنها تلاش کنیم. طبق آمار عمومی^{۲۵} نیمی از مردم می‌گویند که نمی‌خواهند در عمر خود یک بار هم از کمک وکیل برخوردار باشند. از طرف دیگر همه پرسشی‌های متعددی از سالها پیش نشان می‌دهد که اهمیت و اعتبار وکلا در جامعه مقام دوم را به خود اختصاص می‌دهد. از طرفی در همه‌پرسی‌های همسطح همه‌پرسی قبلی، دو سوم اشخاصی که قبلاً با وکیل سر و کار داشته‌اند می‌گویند که از خدمات آنها راضی بوده‌اند.^{۲۶} از این همه پرسشی‌ها نتیجه گرفته می‌شود که:

سوءظن نسبت به وکلا در درجه اول با کسانی است که هرگز با وکیل تماس نداشته‌اند. اگر از پرسش شوندگان راجع به دلایل انتقاد آنها از وکلا پرسیده شود، این افراد یقیناً در درجه اول جوابی را که میشنا گوتمن Micha Guttman در موارد دیگری داده بود خواهند داد که «خدا را شکر می‌کنم که ما تا به حال با وکیل دادگستری سر و کار نداشته‌ایم ولی ما به طور متواتر بدگویی از آنها را می‌شنویم».^{۲۷}

وکالت دادگستری امروز تصویر کاملاً متفاوتی را از خود ارائه می‌کند. صلاحیت او به صورت فوق‌العاده‌ای افزایش یافته و شرایط خارجی نیز کاملاً تغییر یافته‌اند. مدت‌هاست که دیگر وکیل دادگستری فقط از طریق طرح و تعقیب دادرسی ارتزاق نمی‌کند. در سال ۱۹۹۰ واسیلفسکی Wasilefski در یک بررسی آماری به نتیجه‌های زیر رسید^{۲۸} که وکلای دادگستری ۷۰٪ موارد دآوری که در آن دخیل بوده‌اند را در خارج از دادگاهها حل و فصل نموده‌اند و امروزه مهمترین فعالیتهای وکلای دادگستری هم از نظر اشتغال و هم از نظر کسب درآمد آنها در همین زمینه است نه در زمینه طرح و تعقیب دعوی در این

مورد دارن دورف Dahrendorf^{۲۹} افزایش زیاد تعداد وکلا را دلیل افزایش مقدار دعاوی ندانسته است بلکه به عکس آمار نشان می‌دهد که در حالی که مثلاً از تاریخ ۱۹۸۶/۱/۱ تا ۲۰۰۰/۱/۱ تعداد وکلا از ۴۸۶۰۵۸ نفر^{۳۰} به ۱۰۴۰۶۷ نفر^{۳۱} یعنی ۱۱۳/۹٪ افزایش داشته، برعکس تعداد دعاوی مدنی در این دوران تنزل یافته است. نه فقط به مناسبت فعالیتهای خارج از دادگاه وضعیت وکالت دچار تغییر^{۳۲} یا دگرگونی^{۳۳} شده باشد بلکه در جهان تغییرات شگرفی در جامعه‌شناسی و همچنین تغییرات بسیاری در جامعه به وجود آمده است. کسانی که اکنون به عنوان وکیل اشتغال دارند مانند سابق فقط از طبقه اشراف نیستند بلکه از تمام طبقات اجتماعی می‌باشند. مرجع جدید برای صدور جوازهای وکالت ترکیب سنی وکلا را به طور کلی دگرگون کرده است^{۳۴} و یک تغییر شگرفی در جوان نمودن این شغل ایجاد شده و این امر جدایی وکلا از جامعه را از بین برده و از طرف دیگر تقاضا برای مشاوره‌های حقوقی از طرف همه طبقات اجتماعی و به عبارت دیگر احتیاج مردم به کمکهای حقوقی در رابطه با تقاضای مشاوره و کمک حقوقی در امور روزمره دائماً افزایش یافته است که من (نویسنده) به این موضوع دوباره خواهم پرداخت. در اینجا یک حرکت اجتماعی در حال تشکیل است و آن اینکه مناسبات بین مردم و وکلای دادگستری هر زمان بیش از پیش بر یکدیگر اثر می‌گذارند برای به وجود آمدن این مناسبات آزادی و استقلال وکلا عنصر تعیین کننده بوده و هست.

از زمان پایان سیستم مطلق‌گرایی Asolutismus و برقراری یک سیستم حقوقی مبتنی بر آزادی، وظیفه قانون این است که قدرت دولت قانونی را محدود کند^{۳۵} و از این طریق محیطی را به وجود بیاورد و محافظت کند که در آن مردم بتوانند درباره سرنوشت خود تصمیم بگیرند. اصول قانون اساسی Soziale Komponente در این باره مقرر می‌دارد که^{۳۶} قانون، آزادی را حمایت می‌کند. قانون حمایت اجتماعی را به مردم عرضه می‌کند.

با صرف قانونگزاری تمام کارها درست نمی‌شود. قانون می‌تواند نه فقط به وسیله قانون‌شکنان که تمعداً قانون را رعایت نمی‌کنند مورد تجاوز قرار گیرد بلکه به گفته اشترن Stern^{۳۷} این یک واقعیت ابدی است در جایی که بشر مراحل احقاق حق را تعقیب می‌کند اشتباهاتی نیز پیش خواهد آمد و ممکن است سهواً بی‌عدالتی‌هایی به وجود

بیابند. یک تجربه دیگر نشان می‌دهد که تمام بکارگیری قانون از طریق دولت، تلاشی است برای اعمال قدرت^{۳۸} و به طور ناخودآگاه این مسأله دچار این میکروب می‌شود که موانع مزاحم قانونی در مقابل مسایل مهمتر فداگردند یا اینکه آنها را در مقابل یک حکم یا نظم قوی‌تر کمی به کنار بزنند. این گونه اعمال در تمام زمینه‌های زندگی انسانی و اجتماعی گسترش یافته‌اند. هر کجا که عوامل موجود در تقابل نیروها به علت محیط اقتصادی یا تفاوت نیرو و توان صاحبانشان دارای توازن نباشند به طور خودآگاه یا ناخودآگاه نیروی قدرتمندتر سعی می‌کند که سهم بیشتری در این بازی از آنچه را که قانون برای او در نظر گرفته است به خود اختصاص دهد و آن طرفی که در موقعیت بدتر قرار دارد و ضعیف‌تر است سعی می‌کند که حق بیشتری از آنچه قانون برای او پیش‌بینی کرده است مطالبه کند.

ولی از طرف دیگر از مردم ما در خصوص اعمال صحیح قانون بیش از حد خواسته شده است. کشور قانونمند ما از مدتها پیش تقریباً روابط زندگی مردم را به طور وسیعی در چهارچوبهای قانونی قرار داده است. برای مردم خیلی از مواد قانونی کاملاً ناآشنا هستند. آنها بدون استفاده از کمک حقوقی نمی‌توانند این قوانین را رعایت نمایند. آنها اگر هم که از وجود قوانین مطلع باشند ترمینولوژی و زبان حقوقی که مردم با آن بیگانه هستند باعث می‌شود که آنها بسیاری از قوانین را بدون کمک حقوقی نتوانند بفهمند و بنابراین نتوانند آن را درست رعایت کنند. در هر صورت این امر باعث سوء تفاهم بسیار می‌گردد. همین مطلب در خصوص آرای دادگاهها و احکام اداری نیز صادق است. به این ترتیب که یک شهروند به افرادی وابسته است که آنها این متون را بشناسند و تا به او بگویند که حقوقش چیست و تا کجا این حقوق ادامه داشته و به کجا ختم می‌شود و برای احقاق حقوقش در کنار او قرار بگیرند. برای این امر توانایی تخصصی لازم است و آن را ممکن است در بسیاری از مشاغل یافت، ولی تنها توانایی کافی نیست. مردم لازم دارند که مشاورین و وکلای حقوقی داشته باشند که در خیلی از موقعیتهای بدون هیچ گونه محدودیتی به او اعتماد کنند و از او مطمئن باشند که کاملاً غیروابسته است و البته با رعایت قانون، فقط سعی در احقاق حق موکل خواهد نمود و به منافع شخص دیگری توجه نخواهد کرد. فقط در این زمان موقعیت برابر و وسایل دفاع برابر برای مردم در

مقابل طرف تضمین می‌گردد. فقط وقتی مقدمات آن فراهم می‌شود که در مواردی که لازم باشد موکل در مقابل مشاور خود تمام اسرار شخصی خود را نیز بتواند باز کند برای این منظور هم در گذشته بوده و هم اینک شغل وکالت دادگستری در نظر گرفته شده است. او برای این منظور وجود دارد که یک قضیه را توسط تبادل لوائح یا اظهارات و پاسخگویی به اظهارات به پیش ببرد و یا اینکه از آن دفاع کند. فقط در چنین صورتی ممکن است که در موارد مشکل نتیجه به حقی حاصل گردد. بنابه نوشته روزنامه «اشترن»^{۳۹} موازین حقوقی، زنده به اظهارات و پاسخ به آنهاست. این کهنه‌ترین سیستم برای حل دعاوی است که ما می‌شناسیم. وکیل به دنبال امکان تفسیر یا کمبود یا نقص در قوانین می‌گردد تا از آن به نفع موکلش مدد بگیرد. به این دلیل نمی‌توان گفت که وکیل یک کلاهبردار قانونی است بلکه چنان که «هاینریش هاینه» می‌گوید^{۴۰} وکیل دادگستری آنچه که در چهارچوب قانون یا در وضعیت آزاد در اختیار او قرار دارد را فهمیده و آن را باز می‌کند. وکیل دادگستری از طریق انجام وظایف و اعمال تجربه‌ها و توانایی‌های خاص خودش به این توانایی دست می‌یابد. برای هیچ کس دیگری غیر از او این همه قضایای مختلف مطرح نمی‌گردد. او بهتر از هر کس دیگری علت‌های پشت پرده این اختلافات را درک می‌کند. به این دلیل طبیعی است که وکیل در موارد مشابهی گاهی در این طرف و گاهی در سمت دیگر قرار گیرد. او با موقعیت هر دو طرف آشنا می‌شود. این امر دید لازم برای حل مشکلات به او می‌دهد. آنچه وکیل را به آن متهم می‌کنند، اینست که او امروز این موضوع را و فردا درست موضوع مقابل آن را مورد دفاع قرار می‌دهد، این امر در حقیقت جزو موارد ممتازه این شغل است: لزوم اینکه موضوعات متضاد با هم را بتوان مورد دفاع قرار داد وکیل را قادر می‌سازد که هر مورد را در هنگامی که به او مراجعه می‌نمایند دوباره بازبینی کند و روی پیش داورهای خود عمل ننماید و هر بار مورد را با سیستم حقوقی بررسی کند^{۴۱} و قدرت و ضعف قضیه را آن طور که باید، بسنجد.

البته شغلی که برای مردم و وظیفه غیرقابل چشم‌پوشی دفاع از طریق بیان اظهارات و پاسخ به آنها را انجام می‌دهد و همیشه آماده است به هر آنچه که در راه احقاق حق موکلش قرار دارد حمله کند طبیعی است که هدف کینه‌جویی‌ها و مخالفتها قرار بگیرد. به این دلیل یکی از اصول ابتدایی حکومت قانون این است که حکومت این شغل را

به رسمیت بشناسد و وکیل را در مقابل هر شخصی مورد حمایت قرار دهد، تا بتواند شغل خود را به طور آزاد انتخاب و انجام بدهد و او را فقط ملتزم به قانون نه چیز دیگری بنماید. چنان که این موضوع در مواد ۱ تا ۳ BRAO قانون وکالت پیش‌بینی شده است.

۱- «وکالت آزاد» در درجه اول یعنی غیروابسته بودن در مقابل دولت.^{۴۲} وکالت آزاد نه تنها این امر که وکیل دارای شغل دولتی و یک موقعیت رسمی باشد را نفی می‌کند بلکه بر طبق قانون حتی قبول مسؤولیتهایی که باعث عدم اعتماد مردم و وابستگی وکیل به دولت بشود را منع شده است بخصوص مشاغلی که مربوط به خدمات عمومی دولت می‌باشد (ماده ۷ شماره‌های ۸ و ۱۴ و مواد ۵ و ۸ قانون وکالت). اساس وکالت آزاد همانطور که همیشه دادگاه قانون اساسی فدرال بر آن تأکید داشته است، در جهت مقابل کنترل و ولایت دولتی قرار دارد.^{۴۳} به این معنی که برای انتخاب این شغل کسانی که مدارج تخصصی آن را طی کرده باشند آزاد هستند (ماده ۶ پاراگراف ۲ BRAO قانون وکالت)^{۴۴}. به دلایل مربوط به آزادی شغل وکالت نمی‌توان فکری برای محدود کردن آن نمود و آزادی از کنترل شدن به وسیله دولت و ولایت دولت به این معنی است که دولت نمی‌تواند دخالتی انجام بدهد و هجوم غیرقابل کنترل به این شغل را متوقف کند. آیا وکالت دادگستری یک پناهگاه مورد اعتماد مردم است؟^{۴۵} همانطور که «گنایست Geneist» در سال ۱۸۶۷ میلادی گفته است^{۴۶}، به این ترتیب اتاق وکیل دادگستری محل پناه بردن مردم است، جایی که در آن آنچه که قابل پرسش نیست را باید بازگو کند. تا جایی که قانون راجعه به شهود در دوره قانونگزاری اخیر در خصوص شهود اتاق وکلای دادگستری آنها را فقط زمانی قابل اعمال دانست که وکیل خود مظنون به شرکت در اعمال باندهای جنایتکاری باشد^{۴۷}. امروزه نیز نه فقط این امر قابل فهم نیست بلکه بیم آن می‌رود که مقامهای رهبری مملکت مظنون به آن بشوند که اعتقاد خود را نسبت به حقوق شهروندان یعنی حفاظت و حمایت از وکیل را - از این جهت که وکیل دادگستری وظیفه حمایت از شهروندان را به عهده دارد - از دست داده‌اند.

آزادی از کنترل و قیمومت دولتی به معنای استقلال سیاسی است و از این طریق است که وکلا نمی‌توانند مانند مأمورین و مسؤولین دولتی ملتزم به قوانین اساسی دمکراتیک بشوند. اگر دولت، وکلا را براساس وفاداری آنها به نظام انتخاب می‌کرد که

دیگر حمایت از حقوق مردم تحقق نمی‌یافت همانطور که قوانین مربوط به دوران حکومت نازی در آلمان یا پس از آن در سیستم حکومتی آلمان شرقی سابق^{۴۸} مفاسد آن را نشان دادند. ماده ۷ شماره ۶ BRAO آیین‌نامه فدرال وکلای دادگستری به همین دلیل فقط زمانی قوانین اساسی دموکراتیک را در مورد وکلا قابل اجرا می‌داند که وکلا اقدام به ارتکاب عملی بنمایند که به موجب آن مبارزه آنها علیه نظام آزادی و دموکراسی آلمان در قالب جرم مشخص صورت بگیرد. به همین جهت دادگاه قانون اساسی آلمان^{۴۹} این گونه وکلا را علی‌رغم ضدیت آنها با اصول آزادی و دموکراسی واجد شرایط لازم برای وکالت دانسته است (ماده ۷ شماره ۵ همان کانون). استدلال دادگاه این بوده است که مبارزه وکلای مزبور علیه اصول آزادی و دموکراسی از طریق توسل به وسایل مجرمانه، اثبات نشده است. ماده ۷ شماره ۶ BRAO مستند به دلایل مهمی است، اول اینکه شرط یا معیار اعتقاد به قانون اساسی در خصوص حکومت آزادی و دموکراسی وسیله کنترل و نفوذ بر وکلای دادگستری به دلایل سیاسی خواهد شد. در این صورت وکلای دادگستری در هنگام دفاعشان از کسانی که متهم به ضدیت باشند یا کسانی که واقعاً علیه نظام می‌باشند، نمی‌توانند به صورت مطمئن وظیفه وکالتی خود را انجام بدهند. دوم آنکه باید قوانین ما پیش‌بینی می‌کرد که این گونه افراد نیز وکلایی را که مورد اطمینانشان باشند پیدا کنند یعنی کسانی را که آنها هم مانند ایشان علیه حکومت «ما» مبارزه می‌کنند (منظور حکومت آلمان است).

لازمه این امر اغلب این است که وکیل از نظر روحی نوعی نزدیکی با موکل خود داشته باشد. به دلیل مزبور صنف وکالت باید با این امر بسازد و با حضور این افراد به زندگی خودش ادامه بدهد. وکلایی که با اشخاص گفته شده سنخیت داشته باشند ولی قواعد حکومت ما را نیز رعایت نمایند، بنابراین وکیل دادگستری برای حفظ منافع حکومت نیست بلکه او موظف است که منافع موکل خود را حفظ نماید.

لازم به ذکر است در زمانی که مسأله جواز و بررسی فعالیت وکلا در رابطه با اتحاد دو آلمان مطرح گردید خیلی‌ها می‌خواستند که در خصوص وکلای دادگستری آلمان دموکراتیک (آلمان شرقی) نیز همان ضوابطی اعمال بشود که در مورد پذیرش کارمندان و مسئولین دولت مزبور در آلمان متحد مورد عمل قرار می‌گرفت. این مسأله مشکلات

عديه‌ای به وجود می‌آورد بنابراین مطلب مزبور در قانون آزمایش برای دادن مجوز به وکلای دادگستری مورخ ۱۹۹۲/۷/۲۴^{۵۰} فقط منحصر به وکلایی گردید که علیه اصول حقوق بشر و حاکمیت قانون مرتکب تجاوز شده بودند. این اتهام می‌توانست فقط علیه تعداد بسیار محدودی عنوان بشود.

۲- استقلال از حکومت در عین حال به معنی استقلال از دادگاهها و در مقابل آنها نیز می‌باشد. وکالت دادگستری بنابه قول ردکر Redeker^{۵۱} «به هیچ وجه ستون دادگستری نیست بلکه مشاور و نماینده شهروندان است» از هیچ اقدامی که بشود از طریق آن وکلا را به دادگاهها نزدیک کنند تاکنون کوتاهی نشده است، برای این منظور عمداً تعریفی قانونی از وکلای دادگستری ارایه دادند که به موجب آن وکیل به عنوان یک «اران قضائی» تلقی شد (ماده ۱ آیین‌نامه وکالت BRAO). ولی رومان هرترزوک Roman Herzpg^{۵۲} در سال ۱۹۷۱ به حق گفت که عنوان «ارگان سازمان قضائی» فقط از دیدگاه ایدئولوژی حکومتی بیان شده و فاقد هرگونه محتوای حقوقی است. با توجه به تعریف دادگاه قانون اساسی آلمان^{۵۳} در کشور آزاد و دموکراتیک وکلا به عنوان مشاور حرفه‌ای و نماینده تظلم خواهان در کنار قضات و دادستانها یک نقش مستقل و مهم در مبارزه برای احقاق حق را اداره می‌کنند و تعابیر قانونی نمی‌توانند مجوزی برای دخالت در مواقعی که وکیل طبق الگوی خاصی عمل نمی‌کند باشند. این مطلب اغلب فراموش می‌شود که قانون از «ارگان دستگاه قضائی» صحبت نمی‌کند. بلکه از «ارگان مستقل دستگاه قضائی» و اینکه سازمان قضائی مشاورین و وکلای خارج از تشکیلات قضائی را نیز شامل می‌شود - حکایت دارد. وکیل بایستی گاهی در مقابل قاضی یا علیه او و بر خلاف پیش‌داوری یا تشخیص غلط او از حق موکل خود دفاع یا دعوی نماید. به این ترتیب او یک نقش مهم بلکه مهمترین نقشی را که سیستم حقوقی ما برای کنترل کردن قضا ایجاد کرده افاده می‌کند^{۵۴}. رکیل دادگستری یک نظریه مثبت به نفع موکل خود را فقط در صورت داشتن اندیشمندی لازم و سرسختی و تنها در صورت استقلال کامل در مقابل قوه قضائیه پیش می‌برد. او را نباید عقوبتی از جانب دادگستری یا دادگاه شغلی مورد تهدید قرار دهد. به همین جهت جزو هسته اصلی استقلال او این حق است که بدون ترس در دفاع برای احقاق حق کلمات شدید و عبارات موکد و اصطلاحات روشن و آشکار به کار برد تا

بتواند پیش‌داوری‌های احتمالی قاضی را روشن کند.^{۵۵}

البته به تجربه ثابت گردیده است که همیشه حالت تهاجمی و جر و بحث برای پیشبرد منافع موکل کارساز نیست. از طرف دیگر بایستی تصمیم‌گیری در این زمینه به خود وکیل واگذار بشود. در غیر این صورت یک امکان بی‌حد و حصر برای تحت نفوذ قرار دادن وکیل بر خلاف منافع موکلش به وجود می‌آید. بنابراین انتظار هر گونه مراعاتی از طرف وکیل در مقابل نماینده دادگستری صحیح نیست زیرا که وکیل در خصوص مبارزه در راه احقاق حقوق موکلش یک زبان کاملاً گویا و صریح لازم دارد. وکیل نه در مقابل دادگاه بلکه در مقابل قانون مسؤول است. در اینجا هم دادگاه قانون اساسی^{۵۶} اتحاد نامیمون بین دادگستری و مسؤولان موظف کانون وکلا، که روابط دوستانه‌ای با نمایندگان قوه قضائیه دارند را با رأی خود برهم زد به این صورت که دیگر به دهان وکیل دادگستری نمی‌توان دهان‌بند زد و قوانین انتظامی وکالت این موقعیت را از وکیل نمی‌گیرند که او هم مانند هر فرد دیگری برای حفظ حقوق خود از طریق اعمال اختیارات قانونی خود قیام کند. شاید در مورد اینکه دادگستری‌های محلی به سنگ‌هایی در مقابل سایر وکلا تبدیل شده بودند تقصیر متوجه محلی کردن وکالت بوده است ولی به گفته ردکر Redeker^{۵۷} تفاهمی بین دادگاههای اختصاصی و کانونهای وکلا به وجود آمده بود که وکلا با دادگاههای محلی خود کار بکنند. قانون مورخ ۲۰۰۰/۱/۱ در خصوص پذیرش وکلا نزد همه دادگاههای استان^{۵۸} نه فقط با دست و دلبازی عمل کرد بلکه به آزادی اعمال حرفه وکالت نیز افزود.^{۵۹}

۳- آزادی حرفه وکالت یعنی آزادی او در مقابل شخص ثالث. این موضوع وکالت را از هر شغل تخصصی دیگر که مشاوره عرضه می‌دارد جدا می‌کند. هر کس که نزد مشاورین ادارات مراجعه می‌نماید فقط باید انتظار داشته باشد که در چهارچوب مقررات مربوطه به همان منظوری که از بالا تعیین گردیده است راهنمایی بشود. مثلاً همکاران بیمه‌های حقوقی مجبورند که منافع شرکت بیمه خود را حفظ کنند و مشاوره‌هایی که می‌دهند با توجه به آن منافع خواهد بود. بالاخره این امر شامل حال سردفتران اسناد رسمی نیز می‌گردد. آنها حق ندارند که نماینده منافع یک طرف باشند و باید منافع طرف مقابل را نیز در نظر بگیرند. وظیفه آنها ایجاد تعادل بین منافع طرفین است در صورتی که وکیل

دادگستری فقط موظف به حفظ منافع موکلش است نه منافع واقعی یا منافع والا تر مربوط به عموم یا یک اداره یا در نظر داشتن منافع طرف. به این جهت او نباید متعهد به قیدی باشد که جلوی تعقیب منافع موکلش را بگیرد.^{۶۰} به گفته هویسن Heussen^{۶۱} وظیفه وکیل در حفظ یکجانبه منافع موکلش به همراه وفاداری به قانون می باشد و به این جهت مشاورات او برای موکلش به نحو برجسته ای با سایر مشاورین متفاوتی باشد.

۴- طبعاً حفظ یک جانبه منافع موکل بدون حد نیست. به عنوان یک وکیل دادگستری شخص وکیل نسبت به قانون متعهد است. به گفته هویسن وکلای دادگستری پارتیزان نیستند بلکه رعیت زارع هستند که با وضعیت موکل خود همچنین قانون و حق را نیز تضمین می کنند.^{۶۲} آنها اجازه دارند که فقط فضای آزاد موجود را مورد استفاده قرار دهند و نه اینکه قانون شکنی بکنند. آنها متعهد به حقیقت و واقع هستند و موظف هستند که از تزویر در دادرسی خودداری کنند. پیشنهادات غیر مشروع موکلین که مخالف حق و واقع باشند نیز باید مورد توجه وکیل قرار گیرند و از این جهت آزادی وکالت به معنای آزادی در مقابل موکلین نیز می باشد. وکیل موظف است که منافع موکل خود را در چهارچوب قواعد حقوقی اعمال و نمایندگی کند. او اجازه ندارد که خود را به عنوان وسیله ای برای قانون شکنی در اختیار موکل بگذارد. در این صورت امروزه که معمولاً سودجویی بر حق جویی پیشی گرفته است، خطر بزرگی متوجه جامعه وکالت خواهد شد.

اغلب پیشنهادات نامشروعی از طریق افراد یا اشخاص حقوقی (شرکتها) به وکلا می شود که به نحوی که انسان نمی تواند نسبت به آنها ظنی ببرد و در ظاهر نیز کاملاً مطیع قانون به نظر می رسند، برای همین بسیار مهم است که وکلا طبق ماده ۴۳ پاراگراف ۱ BRAO آیین نامه وکلای آلمان موظف هستند که از استقلال مالی و شخصی خود حفاظت کنند.^{۶۳} روابط وکیل و موکلش به گفته ردکر Redeker^{۶۴} براساس اعتماد برقرار شده است. اعتماد در مقابل طرفهای دعوی اعتماد به وکیل در مقابل مقامات، مراجع و دادگاهها و اعتماد به اینکه وکیل در تمام موارد به طور کارشناسی و صحیح و جدی کار او را پیش خواهد برد. روابط وکیل و موکلش همچنین استوار بر اعتماد به این است که وکیل موکل را در مقابل قانون شکنی حفظ می کند یا اینکه او را در مرزی متوقف می کند که

قانون برای همه ما تعیین کرده است.

سه - آینده خدمات حقوقی

پس از توصیف چگونگی تکوین و مفهوم وکالت آزاد حالا مطلبی هم در خصوص مسأله چشم‌اندازی که از آن برای مجموعه سیستم قضا حاصل می‌شود بیندازیم. من از کلمه ترکیبی سیستم قضائی فقط مفهوم دستگاه دادگستری را برداشت نمی‌کنم. بلکه کلیه اعمال قضائی و حقوقی که در موارد مختلف احقاق حق و دفاع انجام می‌شود را مشمول آن عنوان می‌دانم.

۱- خطر مستقیم برای استقلال وکالت در مقابل حکومت و دادگاهها در حال حاضر در آلمان وجود ندارد. ولی تلاشهای زیاد در راه تغییر قانون رازداری و کلاً از طریق تغییراتی در قانون مبارزه با شستشوی پولهای نامشروع بدون بر جای گذاشتن اثرات مخرب نخواهد ماند.

۲- قانون جدید شغل^{۶۵} وکالت در خصوص عنصر استقلال وکلا و وظیفه خاص وکیل در مورد رعایت منافع موکلش تأکید بیشتری نموده و آن را مشخص‌تر بیان کرده است و آن قدم مهمی در یک راه صحیح بود.

۳- تأثیر وکالت در کنترل کردن دستگاه قضائی بسیار مهمتر از هر عنصر دیگری است. هنوز هم مانند سابق ۳۵٪ آرای دادگاههای شهرستان و ۵۸٪ آرای دادگاههای استان فصل‌کننده دعاوی نیستند و نقض می‌شوند.^{۶۶}

این امر مربوط به ایجاد دعاوی یا عادت مردم یا وکلای آنها به اعتراض نسبت به آرا نیست. اینکه تقریباً یک سوم اعتراضهای پژوهشی تماماً یا بعضاً همراه با موفقیت هستند^{۶۷} دلیل این امر است که چقدر استفاده از اعتراضات در مراحل دادرسی و دخالت وکیل در آن مراحل دادرسی مؤثر در احقاق حقوق شهروندان می‌باشد.

بسیار جای تأسف است که با حمایت بخشی از قوه قضائیه، مجلس قانونگزاری آلمان گاه و بیگاه سعی می‌کند که با کوتاه کردن و حذف مراحل آیین دادرسی و حقوق تظلم‌خواهی شهروندان که از ضروریات حقوق مادی آنان است، بخصوص اقدام به حذف مراحل دادرسی نماید. این امر اخیراً با لایحه وزارت دادگستری تحت عنوان

لایحه رفورم در آیین دادرسی مدنی^{۶۸} تحت بررسی است همان طور که قبلاً نیز برای انجام اقدامات مشابه آن سعی شده است. وظیفه وکالت در حفظ حقوق موکلین به صورت انفرادی خلاصه نمی‌شود، بلکه عبارت از مبارزه علیه تمام آن موانعی است که در آینده ممکن است تحقق واقعی وظایف وکالت را با مانع روبرو سازد. بنابراین از وظایف وکالت آزاد این است که در سیاست‌گذاری حقوقی دخالت داشته باشد و شهروندان را در مقابل تحدید موقعیتهای آنها و در جهت تحقق حقوق حقه ایشان حمایت کند. در این زمینه من آرزو می‌کنم علاوه بر فعالیتهای اتحادیه وکلا، کل وکلای دادگستری آلمان خیلی بیشتر در این زمینه فعالیت کنند.

۴- تغییرات مصرانه دولت در تعدیل حق الوکاله‌ها که باید بر حسب زمان افزایش یابد دخالتی است در جهت تحدید استقلال وکلا که ظاهراً باید انجام پذیرد. حکومتی که اجازه دهد موقعیت اقتصادی وکیل به طریقی رو به ضعف بگذارد به طوری که وکیل در مقابل وسوسه افراد ثالث ضعیف گردد، باید توجه داشته باشد که این امر نمی‌تواند به نفع او و جامعه ما باشد و در واقع قانون حاصل از این دخالت در عمل کمتر به رسمیت شناخته خواهد شد.

۵- وکالت آزاد باید روشنگری مردم را درباره حقوقشان جزو برنامه زندگی خود قرار دهد. در این زمینه وکلا خاصیت مترجم را دارند. وکیل وظیفه دارد که دعوی را فیصله دهد. برقراری صلح و امنیت قضائی از نظر منافع عملی مردم از بالاترین درجات فرایض می‌باشد. وکیل در این زمینه وظیفه دارد که از طریق تنظیم قراردادهای و انشای انواع پیشنهادها قبل از اینکه دعوی را شروع کند برای رسیدن به یک مصالحه و حل دعوی تلاش خود را انجام بدهد. اگر بشود مصالحه‌هایی^{۶۹} که امروز خارج از دادگاهها انجام می‌شود را به مقدار ۵٪ افزایش داد، این موضوع بار دستگاه قضائی را خیلی بیشتر از تمام تغییراتی که در سی سال گذشته در آیین دادرسی مدنی انجام شده است، تقلیل خواهد داد. در این راه، من آرزو می‌کنم که ما وکلا و کل سیستم دادگستری موفق و مؤید باشند.

1. BVerfGE 63,266,284; ebenso BVerfGE 15,226,234; 22,114,122;37,67,78.

2. Helga Huffmann, Kampf um freie Advokatur (1967),S.1.

3. Wettmann/Jungiohann, Inanspruchnahme anwaltlicher Leistungen, Zugangsschwellen, Beratungsbedarf und Anwaltsimage, AnwBl Sonderheft 3/1987, 16.
4. Ärzte - und Juristenschwemme, Die zeit vom 20.5.1985; dazu Busse AnwBl 1994, 49 ff.
5. Ansehensverlust der Westdeutschen Rechtsanwälte, Der Spiegel Nr.49/89 v. 4.12.1989.
6. Zitiert nach Hartstrang, Der deutsche Rechtsanwalt - Rechtsstellung und Funktion in Vergangenheit und Gegenwart - (19860, S.11.
7. De advoc.div.iud.2.7, zitiert nach Hartstrang (Fn.6), S.9.
8. Oeuvres, tom V (1813), zitiert nach von Gneist, Freie Advokatur, Die erste Forderung aller Justizreform in Preußen (1867), S.55.
9. S.390.
10. Fn. 8, S.49.
11. Zitiert nach von Gneist (Fn. 8) S.5.
12. Novum corpus Constitutionem Prussico-Brandenburgensium (NCC) 1700 - 1800, Band VI Nr.13; vgl. dazu Mittermaier AcP 44(1861), 391 ff.
13. Cabinettsordre vom 19.3.1782, NCC 1782, Sp.890.
14. Pr. Gs, S.10.
15. Vgl. Übersicht Huffmann (Fn.2), S. 14 ff.
16. Nachweise bei Huffmann (Fn.2), S. 17.
17. Fn.3.
18. Von Gneist (Fn.8), S.59 ff.; Mittermaier, AcP 44(1861), 396.
19. Advokatenmoral, in: Seufferts Blätter für Rechtsanwendung 1847, S.2. ff.
20. Huffmann (Fn.2) S.20. f.m. Nachw.
21. Huffmann (Fn.2) S.20.
22. In Rechtslexikon für Juristen aller deutschen Staaten, herausgegeben von Julius Weiske, Leipzig 1838-1840, Band I S.167.
23. Hierzu ausführlich von Gneist (Fn.8), S.68 ff.
24. Wehnert, DGerZ 1862, 97 ff.; vgl. auch Huffmann (Fn 2.) S.21.
25. Fn. 3.

26. Fn. 3, S.14/15.
27. Dav-Forum Justizeform, AnwBl Sonderheft 5/2000, 40.
28. Streitverhütung durch Rechtsanwälte (1990).
29. Fn. 4.
30. BRAK-Mitt. 1986, 26.
31. BRAK-Mitt. 2000,136.
32. Paul, Anwaltsberuf im Wandel..., in Kubler/Kotz, 1982, 11 ff.
33. Prutting, AnwBl 1990, 346 f.; Schiefer AnwBl 1987, 360 ff., spricht von einer „Herausforderung zum Wandel,,.
34. Vgl. dazu Schmucker, BRAK-Mitt. 2000,166 f.
35. BVerfGE 63, 266, 284.
36. Art. 20 GG.
37. Anwaltschaft und Verfassungsstaat, BRAK-Schriftenreihe, Heft 1 (1980) S. 14.
38. Fritz Werner Recht und Toleranz, Verh. 44 DJT II B. s. 1;ebenso Ruthers, Ideologiefälligkeit der Rechtswissenschaft (1991), S. 21 f.
39. Fn. 39, S. 14.
40. Zitiert nach Sohn, NJW 1998, 1361, Fn. 49.
41. Heussen, AnwBl Sonderheft 2/2000, S. 7.
42. B VerfG E 63, 266, 282,, vom Staat unabhängiger freier Beruf,,.
43. B VerfG E 34, 292, 302; 50, 16, 29; 63, 266, 284.
44. So 1867 schon von Gneist (Fn. 8), S. 85.
45. busse, AnwBl 1993,423.
46. Von Gneist (Fn. 8), S. 61.
47. Entwurf eines Gesetzes zur Verbesserung der Bekämpfung der Organisierten Kiminalitat, BT Drs. 13/8651.Erst nach massiver Kritik hat der Rechtsausschuss bei Geistlichen, Strafverteidigern und Abgeordneten solche Mabnahmen generell ausgeschlossen, BT Drs. 13/9644, & 100d Abs. 3 StPO, vgl. hierzu Kempf und Eylmann, AnwBl 1998,185 ff.; Busse AnwBl. 1998, 235, 236.
48. In den „Richtlinien für die Ausübung des Anwaltsberufs,, der RRAK vom 2.7.1934, 1. Abschnnt „Die Stellung des Anwalts zu Volk und Staat,, hieb es: „Tragren

des deutschen Saats-und Rechtsgedankens ist die NSDAP. In ihrem,, Sinne soll der Anwalt deutschen blutes an den groben Aufgaben des Volkes mitarbeiten und sich in der NS-Bewegung und ihren Organisationen nach Krften betatigen. Nur so kann er den lebendigen Zusammenhang mit dem Volk im Ganzen gewinnen und erhalten und aus ihm die Kenntnis der Rechtsauffassung des volkes schopfen und vertreten". In der DDR war dem Anwalt in & 6 des Kollegengesetzes vom 17.12.1980 (GBI 1981,10)aufgegeben, „mit dem Volk und seinem sozialistischen Staat verbundem,, zu sein. Stets war gefordert, dass der Anwalt neben den Interessen des Mandanten auch die Interessen des Staates zu vertreten habe (Wunsche, NJ 1968, 360 f.). Unabhangigkeit hiervon wurde als „ Unverantwortlichkeit,, gegebelt (Wolff NJ 1969, 618).

49. BVerfGE 63, 266 ff.

50. BGBI I 1386; vgl. dazu Busse AnwB1 1991, 550 und in FS fur redeker (1993), 571 ff. m. w. Nachw.

51. AnwB1 1988, 14.

52. Maunz-Durig-Herzog, GG (1971) Art. 92 Rdne. 98, vgl. hierzu Redeker NJW 1987, 2612; Busse AnwB1 1993, 423.

53. B VerfGE 63, 266, 284.

54. Pardon (FS fur Alois Troller 1987, S. 29) spricht von „ dem institutionellen Beitrag der Rechtsanwalt zur richterlichen Rechtsgewinnung,,.

55. B VerfGE 76, 171, 192.

56. Fn. 56.

57. Bild und Selbstverständnis des Anwalts heute, FS 125 Jahre DAV (1996) S. 166.

58. & 78 Abs. 1 ZPO i. d. f. des Gesetzes vom 2.9.1994 (BGBI I 2278), neu gefasst durch Gesetz von 17.12.1999,BGBI I 2448.

59. Dies wird durch die Beendigung der Singularzulassung vor den Oberlandeserichten ab 1.7.2002 (BVerfG vom 13.12.2000-1 Bv13 335/97- noch verstärkt.

60. Von Falckenhausen, AnwB1 Sonderheft 2/2000. 28.

61. AnwB1 2000, Sonderheft 2/2000, 7.

62. AnwB1 2000, Sonderheft 2/2000, 9.

63. Hierzu Koch in Henssler/Prutting BRAO (1996), & 1 Rdnr. 61; ebenso Eylmann aaO & 43 a, Rdnr. 5/6, Busse AnwB1 1998, 234.
64. AnwB1 1988, 16.
65. Gesetz vom 2.9.1994 (Fn. 60), Anwaltliche Berufsordnung.
66. Nachweise in der DAV-Stellungnahme zur Justizreform, AnwB1 Sonderheft 5/2000, S. s 23 bezogen auf 1998.
67. DAV-Stellungnahme, Fn. 67, S. s 31/32.
68. Entwurf eines Gesetzes zur Reform des Zivilprozesses (ZPO-RG) der Abgeordneten Hartenbach u. a. BT Drs. 14/3750 vom Juli 2000, im wesentlichen wortgleich mit dem Regierungsentwurf zur Reform des Zivilprozesses vom 6.9.2000.
69. Vgl. Wasilewski, Fn. 30.

